

بازخوانی مفاهیم و نظریه‌های شهروندی: فهم روندها و چشم‌اندازها

دکتر علی‌اشرف نظری*

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۱۹

تاریخ تأیید نهایی: ۸۸/۹/۲۵

چکیده

مفهوم شهروندی همانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی دارای پیشینه و تباری است که در امتداد زمان جریان می‌یابد. این مفهوم در فرایند زمان از سه عصر کلاسیک، مدرن و متأخر تأثیر پذیرفته، و مورد تحلیل و تعبیرات مختلفی قرار گرفته است. صرف نظر از وجه تکامل یا چرخش مفهومی شهروندی، آنچه در این میان شایسته تأمل است، نوع ادراک متفاوتی است که متأثر از نگرش کلان حاکم بر وجوه اندیشه‌ای هر زمان، بر نوع تعبیر عرضه‌شده از مفهوم شهروندی تأثیر نهاده است.

فرضیه مقاله حاضر این است که «در بستر ایده همبستگی‌ساز شهروندی است که می‌توان به پی‌بندی هویت ملی پایدار در متن زندگی اجتماعی نائل شد». این فرض مبتنی بر این تصور است که به‌واسطه شکل‌گیری نوعی آگاهی بین‌الذهانی در میان شهروندان که بر پایه مفاهیمی نظیر حقوق و وظایف متقابل، احساس تعلق جمعی، اراده مشترک، سرنوشت جمعی و هویت جامعوی شکل می‌گیرد، زمینه‌های ساختاری لازم برای تنسيق مبانی هویت ملی فراهم می‌گردد. نویسنده بر این باور است که هویت شهروندی می‌تواند در جامعه ما چارچوبی نظری را برای دستیابی به اشتراک نظر و

* عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران (anazari@yazduni.ac.ir).

توافق متحدساز، و مؤتلف نمودن گروه‌ها، جریان‌ات و طبقات مختلف اجتماعی فراهم آورد و ظرفیت‌های گسترده‌ای را برای ایجاد و تثبیت مبانی همبستگی ملی فراهم آورد. این چارچوب که ماهیتی تجمعی- ائتلافی دارد، از این ظرفیت برخوردار است که با هم‌بسته و یک‌پارچه نمودن هویت‌های متکثر ذیل اصل همبستگی اجتماعی در درون دولت ملی، به چشم‌اندازهای ملی نظیر مشارکت سیاسی، تعلق ملی و هویت ملی معنا بخشد.

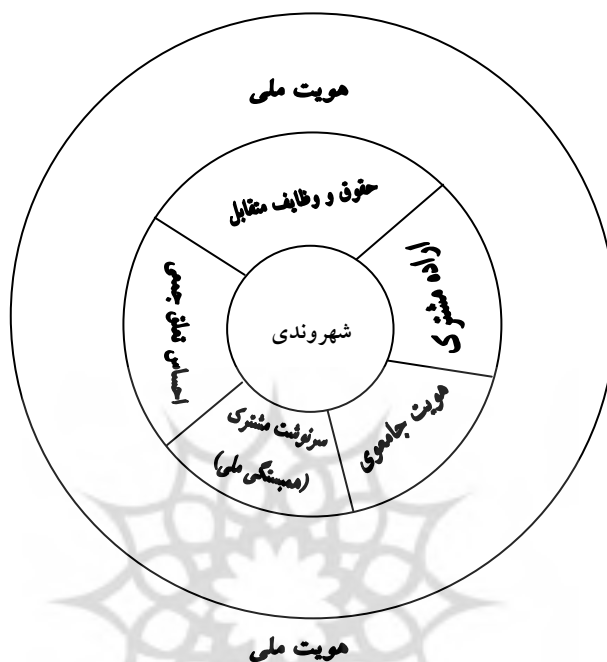
کلیدواژگان: شهروندی، هویت، همبستگی، مشارکت، ایران.

۱. مقدمه

مفهوم شهروندی (citizenship) به‌منزله مفهومی عمومی و رایج، از آن‌جا که با مسائل اجتماعی و سیاسی موجود در جوامع مختلف ارتباطی جدی دارد، مورد بحث و مبادلاتی گسترده قرار گرفته است. این مفهوم به‌منزله ایده‌ای ذاتاً ارتباطی (relational)، از آن‌جا که تعامل، هم‌کاری، وظایف و تعهدات متقابل میان افراد در زندگی اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد، از جذابیت فوق‌العاده‌ای در میان پژوهش‌گران اجتماعی برخوردار است. پژوهش‌گران اجتماعی با درک اهمیت مقوله‌هایی مانند هویت، شهروندی، حقوق و وظایف اعضای جامعه، همبستگی مدنی و تعامل اجتماعی هر یک، درصدد برآمده‌اند تا در چارچوبی اغلب تحلیلی- تجویزی، در این زمینه‌ها دیدگاه‌هایی اراده کنند. بی‌تردید آن‌چه در این میان می‌تواند به‌منزله مفهوم کانونی مورد توجه قرار گیرد، مفهوم شهروندی است که در پرتو آن نظم و تعامل بین‌الذلهانی و حقوق و وظایف اعضای جامعه معنا می‌یابد.

پرسش‌های اصلی پیش‌روی پژوهش‌گران در بحث از مقوله شهروندی چنین است: مبانی شهروندی کدام است؟ حقوق و وظایف، تعهدات و استحقاق‌ها، و احساس تعلق (belonging) و مشارکت چگونه در جامعه معنا می‌یابد؟ چگونه یک فرد خود را در ارتباط با جامعه، فرهنگ و ملتی خاص تصور می‌کند؟ چه احساسات و تمایلاتی موجب می‌شود که فرد خود را به‌منزله بخشی از پیکره اجتماعی و وابسته به هویتی خاص قلم‌داد کند؟ در چارچوب دیدگاه‌های موجود، مفهوم شهروندی چه مؤلفه‌ها و واقعیت‌هایی را دربرمی‌گیرد؟

چارچوب نظری: فرضیه مقاله حاضر این است که «در بستر ایده همبستگی ساز شهروندی است که می‌توان به پی‌بندی هویت ملی پایدار در متن زندگی اجتماعی نائل شد». این فرض مبتنی بر این تصور است که با شکل‌گیری نوعی آگاهی بین‌الذهانی در میان شهروندان که بر پایه مفاهیمی نظیر حقوق و وظایف متقابل، احساس تعلق جمعی، اراده مشترک، سرنوشت جمعی و هویت جامعه‌ی (societal) شکل می‌گیرد، زمینه‌های ساختاری لازم برای تنسيق مبانی هویت ملی فراهم می‌گردد. به تعبیر دیگر، از آن جا که مفهوم شهروندی، هم‌کاری و وظایف و تعهدات متقابل میان افراد برای اداره زندگی‌شان را مورد توجه قرار می‌دهد، این تصور عمومی وجود دارد که تنها در این بستر اجتماعی است که روابط انسانی پایدار بوده، و بنابر این، حقوق انسان‌ها قابل تحقق است (فالكس، ۱۳۸۱، ۷-۱۰). نویسنده بر این باور است که هویت شهروندی می‌تواند در جامعه ما چارچوبی نظری را برای دستیابی به اشتراک نظر و توافق متحدساز، و مؤتلف نمودن گروه‌ها، جریان‌ات و طبقات مختلف اجتماعی فراهم آورد و ظرفیت‌های گسترده‌ای را برای ایجاد و تثبیت مبانی همبستگی ملی فراهم آورد. این چارچوب که ماهیتی تجمعی- ائتلافی دارد، از این ظرفیت برخوردار است که با هم‌بسته و یک‌پارچه نمودن هویت‌های متکثر ذیل اصل هم‌بستگی اجتماعی در درون دولت ملی، به چشم‌اندازهای ملی نظیر مشارکت سیاسی، تعلق ملی و هویت ملی معنا بخشد. نقطه برجسته هویت، در فراهم آوردن چتری گسترده برای تحت پوشش قرار دادن انواع گوناگون هویت و روی‌کردهای برآمده از آن است. در واقع، هیچ یک از نظریه‌های دیگر همانند نظریه حقوق شهروندان قادر به ایجاد هویتی فراگیر و عام نیستند که ضمن در بر داشتن هویت‌های خرد گروهی، طبقاتی، مذهبی، زبانی و فرهنگی، جملگی آنان را در سطحی از منافع و مصالح کلان ملی به یک‌دیگر پیوند زند. از این رو، ایجاد روابط متقابل و هم‌بسته میان شهروندان و نظام سیاسی، فراهم آوردن چارچوبی برای تعامل مؤثر افراد در درون جامعه مدنی، تقویت حقوق و مسؤولیت‌های متقابل میان شهروندان، آموزش هم‌نوایی جمعی، ارتقای آگاهی‌های سیاسی، ایجاد فرصت‌های عادلانه، شفاف‌شدن معیارهای حکمرانی، از پیامدهای مثبت نگرستن به جامعه از منظر نظریه شهروندی است.



۲. پیشینه مفهوم شهروندی

مفهوم شهروندی همانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی، دارای پیشینه و تباری است که در امتداد زمان جریان می‌یابد. این مفهوم در فرایند زمان از سه عصر کلاسیک، مدرن و متأخر تأثیر پذیرفته، و مورد تحلیل و تعبیرات مختلفی قرار گرفته است. صرف نظر از وجه تکامل یا چرخش مفهومی (conceptual turn) شهروندی، آنچه در این میان شایسته تأمل است، نوع ادراک متفاوتی است که متأثر از نگرش کلان حاکم بر وجوه اندیشه‌ای هر زمان، بر نوع تعابیر عرضه‌شده از مفهوم شهروندی تأثیر نهاده است. به نحوی که نقطه عزیمت، تحلیل و چشم‌اندازهای نظری متفاوت و متنوعی متأثر از دو الگوی فکری عصر کلاسیک (سنتی) و مدرن بر عرصه مفهومی-عملی نظریه شهروندی سایه افکنده است. نظر به ضرورت فهم چنین الگوها و روندهایی، ضرورت دارد که در ابتدا، به طور مختصر به تبیین هر یک از دیدگاه‌ها پردازیم تا زوایای مفهومی بحث بیش‌تر تدقیق شود.

الف) الگوی کلاسیک شهروندی

پیشینه مفهوم شهروندی به دولت‌شهرهای یونان باستان بازمی‌گردد و متفکرانی نظیر وبر بر این باورند که چنین مفهومی در تمدن‌های اصلی دیگر نظیر چین، ژاپن، هند و خاورمیانه غایب بوده است (Kymlicka, 2000, 8; Isin & Wood, 1999, 4). از این دیدگاه، نخستین تجربه شهروندی در دولت‌شهرهای یونانی به ویژه آتن از قرن پنجم تا قرن چهارم پیش از میلاد (یعنی دوران اوج شکوفایی آن) قابل درک است. در این تعبیر از شهروندی به مثابه امری سیاسی، دوگانگی‌هایی نظیر دولت و جامعه، حوزه عمومی و خصوصی یا قانون و اخلاق کاربرد نداشت. به عبارت دیگر، «شهروندی و دولت شهر یکی و یکسان بودند و تعهدات شهروندی در همه جنبه‌های زندگی ساری و جاری بود» (فالکس، ۱۳۸۱، ۲۹-۲۷). فرد هنگام تولد، براساس نوعی وابستگی موروثی، شهروند یک دولت - شهر می‌شد و هیچ‌کس به خاطر اقامت طولانی در یک شهر نمی‌توانست شهروند آن‌جا قلم‌داد شود. بنابر این، احساس تعلق برای متحد نگه داشتن شهروندان یک دولت - شهر اهمیت خاصی داشت و برخلاف عصر حاضر، پدیده‌ای مربوط به قوانین رسمی نبود.

از این دیدگاه، انسان ذاتاً موجودی سیاسی است و می‌بایست از طریق مشارکت در فعالیت‌های جامعه‌ی، شهروند بودن خود را که در واقع معادل انسان بودن او بود، به نمایش بگذارد. زیرا از نظر ارسطو، افراد هنگامی می‌توانند زندگی سعادت‌مند را تحقق بخشند که وظایف شهروندی را عهده‌دار شوند. افرادی که تمایلی به مشارکت در اداره امور جامعه ندارند، در زمره «حیوان» یا «خدایان» تقسیم‌بندی می‌شوند. در واقع، افراد در جریان ایفای وظایف شهروندی در جهت رفاه دولت و خرسندی خود می‌کوشند و این امر جز از طریق مشارکت یافتن آن در متن زندگی اجتماعی میسر نیست. در این تصور، «حوزه مشارکت سیاسی گسترده است و دربرگیرنده مسائلی نظیر منازعه بر سر قدرت (contestation for power)، دفاع از دولت در مقابل دشمنان داخلی و خارجی، خدمات نظامی، توزیع منافع و هم‌چنین فعالیت‌های مذهبی، فرهنگی و اجتماعی است».

(Poole, 1999, 85)

در مفهوم کلاسیک شهروندی، برای آن که فردی شهروند قلم‌داد شود، می‌بایست آزاد باشد و این امتیاز در مقابل موقعیت کسانی نظیر اسرا، زنان، بردگان و مهاجرین قرار می‌گرفت که فاقد آن بودند. در این نگرش، مقوله شهروندی نه به منزله مقوله‌ای

حقوقی، بلکه مبین نوعی تعلق پیشینی بود که در میانهٔ مرزهای خانواده دولت-شهر معنا می‌یافت. نوعی خصلت خویشاوندی که در آن تمام اعضای جامعه به مثابه یک کلیت مجتمع هم‌چون برادر یا خواهر، پدر یا مادر، پسر یا دختر، پدر بزرگ یا نوع با یک‌دیگر رفتار می‌کردند (Pelezinski, 1984, 8). هم‌چنین: لیدمان، ۱۳۷۹، ۳۹). براساس نظر مایکل والرز (Michael Walzer)، تا مقطعی که جمهوری رُم سلطهٔ خود را گستراند، همین درک از مفهوم شهروندی وجود داشت. اما در دورهٔ جمهوری رُم، اعطای شهروندی به افراد دارای فرهنگ‌ها و اخلاق متفاوت موضوعیت یافت و درک جدیدی از شهروندی گسترش یافت. البته در این تعبیر جدید، مفهوم شهروندی ماهیتی منفعلانه و شکلی داشت، و بیش‌تر متضمن امتیازات قانونی ویژه بوده و برخلاف تصور پیشین در دولت-شهرهای یونان، مسؤولیت مشارکت در زندگی سیاسی را دربر نمی‌گرفت. (Poole, 85-86)

ب) الگوی جدید شهروندی

مفهوم جدید شهروندی برآمده از تحول عظیمی است که آر. جی. کالینگوود (R. G. Collingwood) آن را به‌منزلهٔ رفع دوگانگی دیدگاه قرون وسطایی به جهان می‌داند؛ دیدگاهی که سیاست را عرصهٔ فهم سلسله‌مراتب حاکم بر دو حوزهٔ کلیسایی و امپراتوری می‌دانست (Dupre, 1993, 48-49). با از بین رفتن تدریجی مشروعیت سلسله‌مراتب اقتدار کلیسایی در قالب تعابیر عام‌گرایانهٔ مسیحی، پرسش‌هایی دربارهٔ ارتباط مناسب میان مردم و حکومت مطرح شد و تصویری جدید از سیاست و کنش سیاسی عرضه شد. براساس این تصویر جدید، قدرت سیاسی فی‌ذاته و بی‌آن‌که نیازمند تأیید و پشتیبانی دستگاه پاپ باشد، امری برآمده از خواست اجتماع تلقی شد. با تحقق این مسأله، نظام مسیحی قدرت به عقب رانده شد، سیاست امری انسانی تلقی شد و زمینهٔ طرح نظریهٔ جدید مشروعیت دولت مبتنی بر ایدهٔ قرارداد اجتماعی (social contract) فراهم شد (Martin, 1978, 18-26). به علاوه، تعهدات متقابل سیاسی شهروندان و دولت، حاکمیت ارادهٔ عمومی، قانون، آزادی، مالکیت و غیره، به‌منزلهٔ مسائلی در ارتباط با عقلانیت سیاسی جدید مورد توجه قرار گرفتند.

متأثر از این وضعیت، روابط جدید میان افراد به‌منزلهٔ شهروند دولتی خاص مورد توجه قرار گرفت و شهروندی به معنای عضویت در جامعه‌ای سرزمینی با ماهیتی

سکولار که از سایر سرزمین‌ها منتزع می‌شد، مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب، معمای قابل ملاحظه سیاست مدرن در قالب روابط سرزمینی / جغرافیایی میان فرد و دیگری، و جامعه ما و دیگران شکل گرفت و چرخش فوق‌العاده‌ای از سلسله‌مراتب مشروعیت‌بخش پیشین به سوی سوژه‌های خودمشروعیت‌بخش حاصل آمد (Walker, 1995, 178-179). به تعبیر بهتر، ظهور نگرش‌ها، محاسبات و اندیشه‌های سوژه مدرن، که به رغم ابهامات مندرج در آن، در مجموع دارای صراحت و دقتی زایدالوصف بود، هرگونه ادعا یا نظریه استعلایی، ماورای جامعه بشری را به چالش کشید، و بر وجود اقتدار و حاکمیت در جوامع متمایز تأکید نمود. این امر به معنای کشیدن خط تمایزی میان خود/ دیگری، شهروند/ بیگانه، و نفی هرگونه اقتدار فراملی نظیر اقتدار پاپ و امپراتور بود. بر این اساس، در شرایط جدید زمینه ظهور نهادهایی در ارتباط با تصورات و مفاهیم جامعه مدنی، تعهد و وظایف ملی، بازنمایی دموکراتیک، حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظایر آن مطرح شد.

به طور کلی، ظهور دولت‌های جدید در قالب بنا و نظمی تازه بر ویرانه‌های نظم کلیسایی بود که فرایند شکل‌دهی نظمی با هویت اجتماعی نوین را در اروپا رقم زد. این دولت‌ها در حالی که عمل‌کرد و رفتار گروه‌های مختلف را از نظم کلیسایی یا مسیحی جدا می‌ساختند، باید مبنا و بنیان اجتماعی جدید می‌یافتند که بتواند هم‌زمان نیروها و گروه‌های متنوع جامعه را با اتکا به آن وحدت بخشیده و در هیأت یا هویت تازه‌ای متشکل نمایند (Lechner, 2001, 242). این تعبیر از دولت، متضمن گفتمانی وحدت‌بخش است که هدف غایی آن، فراهم نمودن چارچوبی نظری برای به وحدت رساندن جریان‌ها، گروه‌ها و طبقات مختلفی است که در محدوده جغرافیایی خاصی گرد هم آمده‌اند. مفهوم اساسی و محوری در این جا، مفهوم «هویت ملی» است که خصیصه جمعی یا کیستی اجتماعی شهروندان را به نمایش می‌گذارد. از این رو، هم‌پسته و یک‌پارچه کردن هویت‌های متکثر تحت عنوان اصل همبستگی اجتماعی (social solidarity) در درون دولت-ملت پذیرفته شد و دولت‌ها از طرق گوناگون درصدد گسترش وحدت و یک‌پارچگی ملی برآمدند.

از دیدگاه آنتونی گیدنز (Anthony Giddens)، توسعه مفهوم شهروندی عمدتاً با گسترش حاکمیت دولت یا ساخته شدن قدرت اداری از اواخر قرن شانزدهم مرتبط است. زیرا «توسعه و دستگاه حکومتی دولت، امکان افزایش ظرفیت نظارت و کنترل

دولت و گردآوری و ذخیره اطلاعات درباره اعضای جامعه را تا اندازه‌ای فراهم آورد» (Giddens, 1981, 169). گیدنز این نوع اعمال قدرت را که در فرایندی دوطرفه میان حکومت‌گران و حکومت‌شوندگان عمل می‌کند، با عنوان دیالکتیک کنترل (dialectic of control) مورد توجه قرار می‌دهد. این نوع اعمال قدرت از یک سو کمک کرد تا هویت اتباع (subjects) به هویت شهروندی تحول یابد، و از سوی دیگر، امکان تأثیرگذاری آن‌ها بر حکومت را فراهم ساخت. در نتیجه، گسترش حاکمیت دولت به معنای آگاه شدن اتباع به طور مستمر و روزافزون از عضویت خود در جامعه سیاسی و حقوق و وظایف خود به‌منزله شهروند بود. در این راستا، ناسیونالیسم نیروی محرکی در توسعه هویت شهروندی بود. (Giddens, 1985, 219-210)

البته این آگاهی از حقوق و وظایف شهروندی، همیشه به آرامی و به صورت مسالمت‌آمیز شکل نگرفت، و منازعه بورژوازی با بازمندگان نظم فئودالی و منازعه کارگران با نیروهای سرمایه‌داری، بازتاب چنین حرکتی است. این مبارزات از طریق فرایندهای سیاسی-اجتماعی، برای تحقق حقوق شهروندی با موفقیت‌هایی نظیر صدور منشور کبیر (Magna Charta) در بریتانیا، اقدام بورژوازی برای تدوین قواعدی در زمینه حمایت‌های سیاسی و حقوقی در جریان انقلاب صنعتی، و مهم‌تر از همه پیروزی طرفداران جنبش روشن‌گری بود، زیرا با توسعه عقلانیت فردگرایانه و پی‌ریزی حقوق انسان‌ها بر پایه معیارهای برابر، زمینه توسعه هر چه بیش‌تر آن را فراهم آورد (Janoski, 1998, 3). بنابر این، تحلیل مقوله شهروندی دربردارنده ارزیابی روش‌هایی است که در آن گروه‌ها، جنبش‌ها و طبقات مختلف برای به دست آوردن میزانی از خودمختاری و اعمال کنترل بر زندگی در رویارویی با اشکال گوناگون طبقه‌بندی، سلسله‌مراتب و فشارهای سیاسی مبارزه می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی گوناگون، پرسش‌های متفاوتی را درباره ماهیت و ابعاد شهروندی مطرح می‌کنند. یکی از تحلیل‌گران در این باره چنین می‌نویسد:

حقوق شهروندی نتیجه جنبش‌های اجتماعی است که هدف‌شان گسترش یا حمایت از عضویت و تعلق است، مرزهایی که حدود شهروندی را تعریف می‌کند و در نهایت عضویت گروه‌های اجتماعی یا کلیت اجتماع را تعریف می‌کند. (Held, 1995, 199-200)

توماس هامپری مارشال (T. H. Marshall) در اثر مشهور خود با عنوان *شهروندی و طبقات اجتماعی* (Marshall, 1973)، چنین استدلال می‌کند که توسعه حقوق مدرن شهروندی فرایندی پرفراز و نشیب، اما مستمر بوده است که در راستای بسط حقوق شهروندی گسترش یافته و می‌توان برای مقاصد تحلیلی آن را به سه قسم حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی تقسیم کرد. او بر این تصور است که تحقق هر یک از اقسام و حقوق حقوق، گامی مؤثر برای تحقق دیگری بوده است. قرن هجدهم مقطع اصلی شکل‌گیری حقوق مدنی است که حق آزادی، امنیت، مالکیت، عدالت و برابری را به ارمغان آورد. این آزادی‌ها، اشکال سنتی قدرت و نابرابری تحمیل شده در جامعه فئودالی را به عقب راند، و توانست علی‌رغم محدودیت‌های ناشی از رقابت نابرابر، زمینه را برای عمومی شدن این حقوق فراهم آورد. این موفقیت‌های آرام، اما رو به جلوی حقوق مدنی، پیش‌زمینه را برای استقرار سازمان‌های حفاظت‌کننده و رشد حقوق سیاسی در قرن نوزدهم فراهم آورد. تلاش برای دستیابی به موقعیت آزاد و برابر، به رسمیت شناختن حق تأمین منافع فارغ از فشارهای سیاسی، حق رأی، تصدی و استخدام، اقدام مؤثری بود که توانست این حقوق را به همه اعضای جامعه تسری دهد (Giddens, 1985, 203). حقوق اجتماعی نیز تضمین‌کننده مشارکت فرد در جامعه بر پایه آزادی و برابری، و شکل‌گیری جامعه مدنی است.

به طور کلی، مفهوم شهروندی و حقوق و وظایف برآمده از آن، هر چند واجد خصلت‌های یک تلاش و اقدام مستمر تاریخی بود، اما در واقع نظریه‌های شهروندی تا اواسط دهه ۱۹۶۰ چندان مورد توجه جدی نبودند. تا این مقطع، مفهوم شهروندی نه به منزله حوزه‌ای مستقل، بلکه ذیل بحث‌های ارائه شده در قالب نظریه‌های سیاسی و عمدتاً در ارتباط با تحلیل جنبش‌های اجتماعی و مسائل توسعه سیاسی مورد توجه قرار می‌گرفت. اما از این مقطع به بعد به علت تهدیدات جدی در زمینه حقوق اجتماعی، ضرورت حفاظت از حقوق شهروندان فقیر و کم‌بضاعت، رفع نابرابری‌های طبقاتی، ظهور ایده‌های دموکراتیک، افزایش خواست بین‌المللی برای حفظ حقوق شهروندان صرف‌نظر از خاستگاه قومی، نژادی و زبانی آن‌ها، و تقاضای حمایت از حقوق مهاجرین و پناهندگان، نظریه‌های شهروندی به صورت منسجم و مستقل مورد توجه قرار گرفت. این همان امری است که برایان ترنر (Bryan Turner) آن را تجدید علایق (revival of interests) درباره شهروندی می‌خواند.

جدول ۱. مقایسه دو الگوی کلاسیک و مدرن شهروندی

الگوی مدرن	الگوی کلاسیک
شهروندی به مثابه امری اجتماعی و عضویت در جامعه سرزمینی	شهروندی به مثابه امری سیاسی
تفکیک دو حوزه عمومی / خصوصی	این همانی حوزه عمومی و خصوصی
گستره فراگیر بر پایه برابری شهروندان	گستره محدود (مستثنی نمودن زنان، بردگان، اسرا و مهاجرین)
شهروندی در چارچوب دولت ملی	شهروندی در چارچوب دولت-شهر

۳. ماهیت مفهوم شهروندی: تدقیق مفهومی

مفهوم شهروندی همواره در کانون منازعات فکری بوده است. حوزه معنایی این مفهوم، برآیند یک رشته تحولات بنیادی در نهادها و نظریه‌ها است که موجب عرضه معانی متعددی از آن شده است (Andrews, 1991, Kymlicka, 1995). آن چه در این تعاریف قابل احصاء است، این است که علی‌الاصول از دو موضع جامعه‌شناختی و حقوقی به بحث شهروندی پرداخته شده است.

از دیدگاه جامعه‌شناختی، شهروندی بیش‌تر مجموعه‌ای از کنش‌های فرهنگی، نمادین، سیاسی و اقتصادی تلقی می‌شود که هویت فردی و عضویت اجتماعی را بازتاب می‌دهد. در این تلقی، عضویت اجتماعی و هویت فردی واجد مناسباتی فرهنگی در ارتباط با مقوله شهروندی و «فرهنگ مدنی»^۱ است که می‌توان آن را حوزه کنش شهروندی دانست، و در شکل نهایی، رفتار افراد را در قالب مجموعه‌ای از ارزش‌ها و فضیلت‌های عمومی کُبدندی (نشانه‌گذاری) می‌کند (Turner, 2001, 12). به تعبیر بهتر، در نگاه جامعه‌شناختی، «شهروندی نه یک امر یا وضعیت ثابت، بلکه برآمده از روابط میان متغیرها و عوامل تاریخی میان مردم با یکدیگر و با دیگران و روابط بنیادینی است که ما از طریق آن روابط میان مردم را می‌فهمیم و مشروعیت می‌بخشیم».

(Walker, 1995, 172)

شهروندی در نگاه جامعه‌شناسان فراتر از یک رابطه حقوقی، و مرتبط با نوعی سرمایه‌گذاری فرهنگی (cultural investment) است که احساس تعلق افراد به جهان اجتماعی‌شان را رقم می‌زند. در این تلقی، فرد برای این‌که شهروند قلم‌داد شود، نباید صرفاً به صورت رسمی به جایی تعلق داشته باشد، بلکه هم‌چنین باید احساس کند که این تعلق واقعی و تعیین‌کننده عمل و جهت‌گیری‌ها است (Stevenson, 2001, 62). از این منظر، ژان ژاک روسو، شهروند را فردی معرفی می‌کرد که پیوسته به دنبال یک «حس جمعی» است و می‌خواهد در امور جامعه‌اش فعال باشد. «از نظر الکسی دو توکویل، شهروند یک خود تقسیم شده است که میان انزوای خویش و اهدافی مشترک گرفتار آمده است.» (معینی علمداری، ۱۳۸۳، ۸۷)

جرج هربرت مید نیز در قالب تعبیر دیگری تعمیم یافته (Generalized Other)، شهروندی را مرتبط با نوعی شناسایی دوجانبه، رابطه بین‌الذهانی و پابندی به جماعتی می‌داند که در آن افراد خود را به‌منزله شهروندانی می‌دانند که به صورت متقابل حقوق اعضای دیگر را به رسمیت می‌شناسند. بنابر این، برای این‌که مفهوم شهروندی شکل بگیرد، فرد باید چشم‌انداز خاص و تعمیم‌یافته دیگران را به رسمیت بشناسد، و این شناسایی به فرایند بنیادین جامعه‌پذیری (Socialization) بستگی دارد. شهروندی برای ابقای خود نیازمند فرایند اصلی بازتولید نمادین است و این چارچوب در قالبی منفرد و مستقل از دیگران نمی‌تواند درک شود. (Mead, 1967, 270).

از چشم‌انداز حقوقی، حوزه شهروندی معمولاً از طریق تعاریف انتزاعی حقوقی و در رابطه با کسانی که در داخل یا خارج جامعه سیاسی هستند، مشخص می‌شود. در این معنا، شهروندی ممکن است به‌منزله مجموعه‌ای از حقوق و وظایف قلم‌داد شود که جای‌گاه افراد را در درون جامعه تعریف و مشخص می‌کند. اهمیت این جای‌گاه حقوقی در آن است که در درون خود حامل روابط دوجانبه‌ای در رابطه با حق عضویت اجتماعی و حق برخورداری از منافع است (Turner, 2001, 11). در این چارچوب، موئتسکیو شهروند را یک امر برساخته‌شده حقوقی می‌داند که هدف از کاربرد آن برقراری نظم است. امانوئل کانت نیز شهروند را یک عضو تابع قانون می‌دانست (معینی علمداری، ۱۳۸۳، ۸۷). بنابر این، شهروندی از منظر حقوقی، یک موقعیت برای عضویت است که متضمن مجموعه‌ای از حقوق، وظایف و تعهدات است، و بر برابری افراد، عدالت و حق تعیین سرنوشت و استقلال آن‌ها دلالت دارد. در این وجه از مقوله

شهروندی، به جای تأکید بر کنش جمعی، بر شأن و جای‌گاه افراد تأکید می‌شود که آن‌ها را شایسته برخورداری از مجموعه‌ای از حقوق و وظایف سیاسی، مدنی و اجتماعی می‌کند.

به طور کلی، شهروندی مفهومی صرفاً جامعه‌شناختی یا حقوقی نیست، بلکه چیزی میان این دو است. یعنی هم واجد خصیصه‌هایی است که زمینه‌های سرمایه‌گذاری فرهنگی و کنش جمعی را فراهم می‌آورد و هم تضمین‌کننده حقوق و وظایف سیاسی، مدنی و اجتماعی افراد متناسب با شأن و جای‌گاه آن‌هاست. مارشال در راستای حل دویارگی روش‌شناختی حاکم بر مفهوم شهروندی و تفاوت نظر طرف‌داران دیدگاه حقوقی و جامعه‌شناختی، درصد برآمد از طریق توسعه نظریه حقوق شهروندی و وظایف سیاسی-اجتماعی شهروندی، به طرح دیدگاهی جدید پردازد که به «نظریه جامعه‌شناختی-حقوقی شهروندی» مشهور شد. او با مطالعه موردی کشور انگلستان، به گونه‌شناسی حقوق شهروندی از منظر سیاسی، حقوقی و اجتماعی پرداخت. بعدها راینهارد بندیکس، اشتین رکان و برایان ترنر این الگو را برای تحلیل عوامل نابرابری طبقاتی، چشم‌اندازهای تطبیقی، و نظریه منازعه با تمرکز بر مطالعه جنبش‌های اجتماعی به‌منزله نیروی محرک توسعه حقوق شهروندی به کار گرفتند. (Janoski, 1994, 7-8)

به طور کلی، می‌توان صرف‌نظر از تمایز مفهومی شهروندی از لحاظ حقوقی و جامعه‌شناختی، سه دیدگاه اصلی را در زمینه مفهوم‌پردازی شهروندی شناسایی کرد: نخست دیدگاه لیبرال (liberal)، دوم دیدگاه جمهوری‌خواهی (republican)، و سوم دیدگاه اجتماع‌گرایان (communitarian).

الف. مدل لیبرالیستی

لیبرالیسم مشخصه آن دسته از نظریه‌هایی است که با تقدم فرد بر دولت، و جامعه سیاسی و شهروندی، حقوق ویژه‌ای را برای محافظت از او ترسیم می‌کند. در این دیدگاه، «واجدان اصلی حقوق و بهره‌مندی‌ها افراد هستند و هدف حوزه سیاسی خدمات‌رسانی در راستای علایق و اهداف فردی با هدف حفاظت از شهروندان در فرایند به‌کارگیری حقوق خویش است. دولت در این وضعیت می‌بایست افراد و گروه‌ها را در جهت تعقیب آن چه منافع آن‌ها را تأمین می‌کند، آزاد بگذارد» (Oldfield, 1990, 2). بر این اساس، شهروندان بر پایه تصور و درکی منفعت‌محور می‌توانند براساس

این فرض که چه منابع و فرصت‌هایی را در حوزه سیاسی به دست می‌آورند، در راستای اعمال حقوق خود مشارکت کنند، و هر چند فرض بر این است که شهروندان در مجادلات و فرایند اعمال نظر خویش در زمینه مسائل سیاسی برای پیشنهاد بدیل‌های سیاسی یا ترتیبات اجتماعی مهارت یافته‌اند، اما اگر مشارکت نمایند و گزینه‌ای انتخاب نکنند، موقعیت آن‌ها تهدید نمی‌شود یا به خطر نمی‌افتد. (Gilbert, 1996: 45)

ریشه اصلی دیدگاه لیبرال در زمینه شهروندی، در اندیشه‌های جان لاک (John Locke) است که درک متفاوتی از ارتباط میان حقوق طبیعی و قوانین موضوعه عرضه می‌کند. استدلال اصلی نظریه سیاسی لاک، تأکید بر وجود اقتدار حاکمیت برای حفاظت و اجرای قانون طبیعی به صورت بی‌طرفانه است. او برخلاف هابز و روسو قانون موضوعه را نه تحولی کیفی در بازنمایی زندگی سیاسی، بلکه استمرار نظم و قانون طبیعی می‌داند که اکنون برای زدودن گرفتاری‌ها و دردهای وضعیت طبیعی، با قدرت اجبار دولت حمایت و پشتیبانی شده است. توسل لاک به مفهوم حقوق طبیعی به منزله مبنای قدرت سیاسی، که در ارتباط با حقوق اخلاقی، نظم جهان‌شمول، نقش محوری اراده فردی و پذیرش حقوق مالکیت قرار می‌گیرد، اساس تصور او از شهروندی را پی می‌ریزد. (Rajchman, 1995, 5)

برخی از منتقدین، اهداف و آرمان‌های لیبرالیسم را به واسطه آنچه در واقعیت اتفاق افتاده مورد نقد قرار می‌دهند. بحث فوکو درباره «حکومت‌مندی» (governmentality) یکی از این نقدهاست که با تفسیر لیبرالیسم به منزله کنش به جای فلسفه، آن را مجموعه‌ای از تکنولوژی‌های حکومت می‌داند که اصولاً شبیه آن لیبرالیسمی که در مباحثات روشنفکری دیده می‌شود، نیست. زیرا در این جا نیز علی‌رغم آن که تلاش‌ها برای کنترل افراد متحول شده، اما «کار حکومت هم‌چنان شامل رژیم‌های انفرادی انضباط و نظارت، و کاربست تکنیک‌هایی است که هدف‌شان شکل‌گیری شخصیت‌ها و خانوارهایی سازگار با آن چیزی است که گمان می‌رود خصوصیات و ویژگی‌های مطلوب هستند» (هیندس، ۱۳۸۰، ۱۵۴). کیملیکا (Will Kymlicka) نیز بر این باور است که لیبرالیسم مدرن به نحو جدی درباره حقوق گروه‌ها دچار ابهام است و آینده آن به منزله فلسفه قابل اتکای حکومت، به توانایی‌اش برای انطباق با این حقوق بستگی دارد. هم‌چنین، طرفداران جنبش‌های اجتماعی جدید نیز تصور لیبرال از شهروندی را در عمل مورد نقد قرار داده‌اند. آن‌ها علیه تعبیر آزادی منفی یا آزادی از (negative

خواستار دست‌یابی به آزادی مثبت یا آزادی در (positive freedom or freedom in) اعتراض کرده و آن را در زندگی سیاسی ناکافی دانسته و برای تغییر شرایط موجود هستند. (See: Jordon, 1994)

ب. مدل جمهوری خواهانه

در کنار تلقی لیبرال از شهروندی، مدل جمهوری خواه قرار می‌گیرد که برگرفته از آرای روسو است. روسو در کتاب *قرارداد اجتماعی* (*The Social Contract*) بیان می‌کند که مسأله مشروعیت سیاسی جامعه برآمده از نیاز به تضمین امنیت مالکیت و فرد، و حفظ آزادی است، و معنای آن در شرایط مدنی متفاوت از مفهوم شرایط یا وضعیت طبیعی است. او معتقد است که فرد با امید به دست‌یابی به آزادی مدنی و مالکیت، آزادی طبیعی و حقوق نامحدود خود را از دست داد. در تحلیل روسو از قرارداد اجتماعی، افرادی که در کنار هم قرار می‌گیرند، از نو به منزله شهروند متولد می‌شوند و هویت آنان در پیوند با جامعه‌ای قرار می‌گیرد که هم اینک عضو آن هستند. او برخلاف لاک که تصویری مبتنی بر حقوق طبیعی از اخلاق و کنش سیاسی ارائه می‌دهد، معیار اخلاق و کنش سیاسی را برآمده از معیار جدیدی از حقوق می‌داند که به واسطه در کنار هم قرار گرفتن افراد، زیر لوای اراده عمومی برساخته شده است، هم‌چنین روسو برخلاف لاک، ضمن رد عام‌گرایی، بر این نکته تأکید می‌کند که افراد خصیصه‌های یکسانی نداشته و دولت‌ها نیز بازتابی از تفاوت‌های ژئوپولیتیک، اقتصادی و قواعد و رویه‌های سنتی هستند. از این رو، روسو از پیش‌گامان اندیشه‌پردازی در زمینه ماهیت اخلاق و حقوق سیاسی در ارتباط با هر جامعه، فرهنگ و چارچوب به‌خصوص آن است که در حال حاضر توسط اجتماع‌گرایان پی‌گیری می‌شود.

به طور کلی، در مدل جمهوری خواه از شهروندی، بر ضرورت تجمیع دو اندیشه فردگرایی لیبرال و منفعت‌جویی‌های ناشی از آن و برابری و عضویت در جامعه تأکید می‌شود. برای نمونه، ژنرال باینر شهروندی را مسأله‌ای می‌داند که مجموعه شهروندان را در قالب جامعه سیاسی منسجم و سازماندهی شده گردهم می‌آورد و اتحاد آنان را باثبات می‌کند. او از یک سو ادعاهای جهان‌شمول لیبرالیسم درباره شهروندی، و از سوی دیگر ادعاهای اجتماع‌گرایان و پست‌مدرن‌ها درباره هویت گروهی و پلورالیسم را غیرقابل جمع دانسته و در جست‌وجوی راه‌حلی بینابین برمی‌آید (Biner, 1995, 1-6).

باینر با طرح ضرورت بازگشت به چارچوب اندیشه سیاسی گذشته که در اندیشه‌های ارسطو، روسو و هگل قابل دست‌یابی است، چشم‌انداز سومی را مطرح می‌کند تا بتواند بر مشکلات نظریه لیبرال‌ها و جماعت‌گرایان فائق آید. باینر با طرح ضرورت امکان تجمیع منافع فردی و جمعی شهروندان، معتقد است که هابرماس با طرح مفاهیم «وطن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی» به چنین هدفی نائل شده است، زیرا به واسطه توجه به آزادی و عدالت، امکان طرح نوعی هویت مدنی را برای تعقیب اهداف و منافع فردی و خیر عمومی فراهم آورده است (Biner, 12-14). نتیجه آن که هر چند جمهوری‌خواهی تحت‌الشعاع لیبرالیسم به‌منزله ایدئولوژی مسلط شهروندی در غرب است، اما در ادامه با حمله به فردگرایی افراطی، به‌منزله بخشی از نقد سیاست دموکراتیک به مفاهیم قدیمی‌تر شهروندی نزدیک شده، و طرف‌داران آن معمولاً بر خشنودی و رضایتی تأکید می‌کنند که از مشارکت در امور عمومی حاصل می‌شود. هدف آن‌ها تأکید بر نوعی آرمان شهروندی فعال، روحیه فداکاری، و تحقیق در مورد شرایطی است که بتوان آزادی سیاسی را در آن نهادینه و حفظ کرد. (لیپست، ۱۳۸۳، ۵۳۹-۵۳۷)

ج. مدل اجتماع‌گرایانه

اجتماع‌گرایانی نظیر مک ایتایر، مایکل ساندل، چارلز تیلور و مایکل والرز با نقد فردگرایی مدرن برای دست‌یابی به «خیر عمومی»، با مقدم دانستن جامعه سیاسی (Polity) بر فرد (چنان که در تصور یونانی وجود داشت)، فرد را تنها دارنده حقوق نمی‌دانند، بلکه محصور در نوعی ادراک اجتماعی می‌دانند (Sandel, 1998, 150). اجتماع‌گرایان با نقد فردگرایی افراطی، اولویت حقوق فردی، عقل‌گرایی ابزاری، زوال اخلاق و الگوی مفهومی جهان‌شمول، چنین استدلال می‌کنند که خود واقعی‌تری را از تعلقات اجتماعی نیست، بلکه در واقع با جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، تعریف می‌شود. (ماتیل، ۱۳۸۳، ۹۴۰)

از دیدگاه اجتماع‌گرایان، نفس عضویت در این یا آن جامعه نیست که برای ما ارزش‌مند است، بلکه جامعه‌ای که ما خود را در پیوند با آن می‌یابیم، از آن رو ارزش‌مند است که زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که ما را قادر به درک خیرهای برتر می‌سازد و لازمه زندگی معنادار است. این بدان معناست که «آنچه مطرح است هویت گروهی از مردم نیست که برحسب اتفاق ایده‌هایی متفاوت از فرهنگ غالب لیبرال دارند، بلکه خود ایده‌ها هستند که پیوندی مشترک میان گروهی از مردم تشکیل داده و اساس هویت آن‌ها را

شکل می‌دهد» (حسینی‌بهشتی، ۱۳۸۰، ۵۳). مایکل ساندل در نقد دیدگاه‌های لیبرالی هویت و شهروندی که در چند صد سال گذشته کوشیده‌اند انسان‌ها را مستقل از همه فعالیت‌ها، تمناها، اندیشه‌ها، نقش‌ها و برنامه‌های زندگی‌شان درک کنند، چنین می‌نویسد:

ما نمی‌توانیم خودمان را اینگونه مستقل به حساب آوریم بی‌آنکه تاوان سنگینی از جهت وفاداری‌ها و معتقدات خود بپردازیم، وفاداری‌ها و معتقداتی که قوت اخلاقی‌شان تا حدودی ناشی از این واقعیت است که زیستن با آن‌ها از فهم خویشتن خودمان به منزله اشخاص خاص جدایی‌ناپذیر است - یعنی اشخاص عضو این خانواده یا این باهماد [جماعت] یا این ملت یا این مردم، به منزله حاملان تاریخ، به منزله شهروندان این جمهوری (همپتن، ۱۳۸۵، ۳۱۹).

به طور کلی، اجتماع‌گرایان تأکید می‌ورزند که «خودفهمی مشترکی» که بر پایه نوع نگاه مردم به وابستگی‌هاشان شکل می‌گیرد، تا حدودی مشخص‌کننده هویت خاص آنان نیز است. انسان بنا به طبیعت‌اش هر چیز دیگری هم باشد، اساساً و ذاتاً یک فرآورده اجتماعی است. نخستین مفاهیم در ذهن انسان از طریق زبانی شکل می‌گیرد که گروه وسیع‌تری که او عضوی از آن است، به آن شکل داده‌اند و نقش‌ها و مقام و موقعیت هر انسانی را عادات و کنش‌های اجتماعی، عضویت او، و حس تعلقی معین می‌کند که از همان آغاز مَهر آن بر پیشانی‌اش می‌خورد. انسان خود را جایگیرشده (Embeddedness) در دل فرهنگی انسانی می‌یابد که خود طراح اصلی آن نبوده یا حاصل قراردادی توافقی نیست، بلکه صرفاً از ابتدا وجود داشته است. (همپتن، ۳۲۳)

جدول ۲. تمایز مفهوم شهروندی در سه دیدگاه

لیبرالیسم	جمهوری خواهی	اجتماع‌گرایی
تقدم فرد بر دولت	اولویت حفظ آزادی مدنی	تأکید بر پیوند جمعی
تأکید بر حقوق ذاتی فرد	محوریت مالکیت	محوریت ایده‌ها
مشارکت شهروندان	فهم خاص و مبتنی بر تفاوت	خودفهمی مشترک
پذیرش حقوق مالیکت	اندیشه برابری	جایگیر شدن در فرهنگی خاص
جهانشمول بودن حقوق شهروندی	نقد فردگرایی افراطی	رد عام‌گرایی
محرومیت حقوق طبیعی	تأکید بر مشارکت عمومی	اصالت جماعت

۴. شهروندی و هویت جمعی

شهروندی موقعیتی است که میان فرد و جامعه رابطه‌ای متقابل ایجاد می‌کند. ارتباط میان شهروندان و جامعه، و نیز میان خود شهروندان، روابطی متقابل و هم‌بسته را موجب می‌شود، حتی اگر افراد این موضوع را درک نکنند. هم‌چنین، شهروندی چارچوبی برای تعامل افراد در درون جامعه مدنی فراهم می‌آورد. امتیازی که هویت شهروندی بر دیگر هویت‌های اجتماعی دارد، این است که دارای یک برابری فراگیر و هویت عام است که دیگر هویت‌ها نظیر طبقه، قومیت یا زبان فاقد آن هستند. در واقع، یکی از پیامدهای تثبیت مفهوم شهروندی، تقویت ارتباطاتی است که افراد را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد و مانع تأثیرات و پیامدهای ذره‌گرایانه (اتمستی)، ناشی از منافع فردی می‌گردد. از این‌رو، در قالب حقوق و مسئولیت‌های متقابل، پیوندی میان شهروندان برقرار می‌سازد که از دو طریق موجب تقویت هویت جمعی می‌شود: «اول این که میان اعضای جامعه همبستگی ایجاد می‌کند. دوم این که اعمال شهروندی یک فرایند آموزشی است و افراد از طریق تمرین تکنیک‌های سیاست آن‌ها را فرامی‌گیرند.» (فالکس، ۱۴۴ و ۱۴۵)

در بستر تعاملات اجتماعی، حقوق و وظایف شهروندی در وهله اول ناظر به صورت‌بندی حقوقی روابط بین‌الذنهانی شهروندان است که در یک فرایند دوجانبه شناسایی شکل گرفته است. طبق استدلال مارشال، موقعیت شهروندی در بردارنده عضویت کامل در جامعه و برابری بنیادین اعضا است و به این مسأله بستگی دارد که توسط یک جامعه به منزله عضو برابر آن به رسمیت شناخته شویم (See: Honneth, 1955). از این‌رو، شهروندی اجتماعی خود به منزله یک استراتژی برای کاهش نابرابری طبقاتی و ایجاد فرصت‌های مساوی در عرصه سیاسی است؛ زیرا هم وجود آن منوط به پذیرش اصل برابری شهروندان است و هم ابزارهایی لازم برای حمایت مؤثر از برابری و مشارکت شهروندان فراهم می‌کند.

در واقع، برخلاف برده‌ها، رعایا (Vassals) یا اتباع که موقعیت‌شان بر سلسله‌مراتب و سلطه دلالت دارد، شهروندان از عضویت مشروع و برابر در یک جامعه بهره‌مندند، بر مبنای معیارهای شفاف مورد قضاوت قرار می‌گیرند و زندگی آن‌ها از پیش با معیارهای نژادی، طبقاتی و جنسیتی تعیین نمی‌شود. ویژگی کلیدی شهروندی که آن را

از تابعیت صرف متمایز می‌کند، وجود اخلاق مشارکت است، زیرا شهروندی نه یک موقعیت منفعلانه، بلکه یک موقعیت فعالانه است که در آن فرد از طریق اعمال حقوق و تعهدات، شرایط ضروری شهروندی را بازتولید می‌کند.

از چشم‌انداز دیگر، شهروندی در ارتباط با هویت جمعی مرتبط با خردنه‌نظام‌هایی سیاسی، اداری، فرهنگی و اجتماعی است که در حقیقت برآیند تحول اجتماعی و تحقق فرایند تمایزیابی است. شهروندی صرفاً در جوامعی تحقق می‌یابد که دارای نظام‌های سیاسی- اجتماعی عقلانی و تمایزگذاری شده‌ای باشند و نقش شهروندان را در چارچوب نوعی ادغام سیستمی تحقق بخشد. در این تعبیر، شهروند بودن به معنای درگیر شدن در مبادلات اصلی اجتماعی است که تعامل میان خرده‌سیستم‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را تسهیل می‌کند. هر شهروند با دادن مالیات، اعمال قدرت از طریق رفتار انتخاباتی (رأی)، و ابراز وفاداری به هویت جمعی، دولت را پشتیبانی می‌کند. شهروندان هم‌چنین موضوع قدرت دولت از طریق اعمال تصمیمات سیاسی و پیامدهای کنش‌های سازمانی هستند (Crossley, 2001, 33). در این چارچوب، در *دایره‌المعارف بریتانیکا* مفهوم مدرن شهروندی چنین تعریف شده است:

شهروندی رابطه‌ای است میان فرد و دولت، به نحوی که فرد وفاداری خود را به دولت ابراز می‌نماید و دولت در عوض حفاظت از فرد را به عهده می‌گیرد (Frey, 2003, 95).

سه مؤلفه اصلی این تعریف را می‌توان چنین ذکر کرد: الف) بازی‌گران آن متشکل از دولت و شهروندان هستند. شهروندی رابطه‌ای خاص و انحصاری میان افرادی است که به‌منزله ملت تحت کنترل دولت هستند. از این‌رو، مفهوم شهروندی پیوند خاصی با مفاهیمی نظیر ملت و ناسیونالیسم پیدا می‌کند.

ب) شهروندان هم حق و هم تکلیف دارند. حقوق به مؤلفه‌های زیر اشاره دارد:

- حوزه مدنی: به این معناست که شهروندان در مقابل دولت به وسیله قواعد قانونی حفاظت می‌شوند و حتی در زمانی نیز که در خارج از کشور هستند یا اقامت گزیده‌اند، این مسأله استمرار می‌یابد.
- حوزه سیاسی: به این معناست که شهروندان حق رأی، استخدام در مشاغل عمومی، و غیره را دارند.

– حوزه اجتماعی: در آن شهروندان به واسطه سازوکارهای حمایتی دولت در برابر آسیب‌های اجتماعی حفاظت می‌شوند.

ج) روابط میان افراد و دولت، از روابط اقتصادی صرف مبتنی بر مالیات‌دهی برای خدمات عمومی فراتر می‌رود و بر پایه نوعی روحیه عمومی، نمایش و ابراز فضیلت مدنی، شهروندان وفاداری خود را به دولت ابراز می‌کنند. (Mansloridge, 1994, 146)

البته چنان که پیداست، موقعیت شهروندی به طور خودکار تحقق نمی‌یابد، و در بسیاری شرایط برای تحقق آن مبارزه می‌شود. چنان که جنبش‌های رهایی‌بخش در قرون نوزدهم و بیستم، جنبش‌های کارگری، جنبش حق رأی، جنبش حقوق مدنی سیاهان و دیگر گروه‌های آزادی‌خواه مبین آن است. جملگی این جنبش‌ها دارای وجهی بیناذهنی و ناظر بر کنش جمعی هستند که به معنای دقیق مبارزه‌هایی برای شناسایی (struggles for recognition) و تنسيق هویت آنان براساس خصایلی مشترک است.

۵. شهروندی و هویت ملی

میان دو مفهوم شهروندی و هویت ملی، قرابت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد که موجب ظهور مشکلاتی در فهم آن‌ها می‌شود. شهروندی بیش‌تر مفهومی ناظر به موقعیت و جای‌گاه (status) است و در قالب هنجارهای حقوقی و قضایی تعریف می‌شود که حقوق و تکالیف اعضای جامعه سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد، در حالی که هویت بیش‌تر مفهومی سیاسی-اجتماعی است و افراد با نوعی خودآگاهی درباره هویت خویش‌تن، قابلیت و توانایی قوام بخشیدن به شخصیت فردی و اجتماعی می‌یابند و با طرح نوعی الگوی معنابخش فکری-رفتاری به ترسیم الگوی هویتی خاص خود می‌پردازند. هر چند بسیاری از پژوهش‌گران مفهوم شهروندی را گسترده‌تر از جای‌گاه قضایی و حقوقی می‌دانند، اما این استدلال این واقعیت را عوض نمی‌کند که در نهایت شهروندی حقوق و وظایف سیاسی، مدنی و اجتماعی در جامعه را اعطا یا منع می‌کند. (Carrithers and Others, 1985, 7-8 ; Isin & Wood, 1999, 19)

مع‌هذا، به رغم این که صورت‌بندی هویت فرایندی است که خارج از حدود قواعد و تنظیمات حقوقی شکل می‌گیرد، اما اغلب موضوع منازعات و مجادلات حقوقی قرار می‌گیرد. هویت مفهومی است که به‌منزله مفهومی ارتباطی، متضمن شناسایی دوجانبه (dialogical recognition) بوده و مبتنی بر درک تفاوت‌ها و تشابهات افراد با یک‌دیگر

است. هویت فرایند دوجانبه شناسایی، مذاکره، تعریف، بازتعریف و بازتولید، عادت کردن و القای موقعیت‌هایی در ارتباط با دیگران است. قرابت دو مفهوم شهروندی و هویت در این است که هر دو ابزارهایی برای شناسایی و تمایز «خود/دیگری» هستند. براساس آن، گروه‌ها و افراد از یک‌دیگر تمایز داده می‌شوند و فرصت می‌یابند با آن‌ها هم‌کاری، ستیزش، همراهی یا دشمنی صورت گیرد. در تعبیر نهایی، «هویت ملی بازتعریف و بازتفسیر دائمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی است که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهند و تشخیص هویت افراد با آن الگو و میراث و عناصر فرهنگی آن امکان‌پذیر می‌شود. (اسمیت، ۱۳۸۳، ۳۰)

در تعیین نسبت دو مفهوم هویت ملی و شهروندی می‌توان گفت، هویت ملی فراهم‌کننده منابع عینی و ساختاری لازم برای شهروندی مدرن بوده است. منابعی که برای فهم هویت ملی ضروری است، با زبان، تاریخ، ادبیات، موسیقی و سایر سنت‌های فرهنگی که روایت ملی را شکل می‌دهند، فراهم شده‌اند (Alcoff, 2003, 275). در غرب، به اقتضای تحولات عصر مدرن، صورت‌بندی جدیدی از شهروندی در قالب مجموعه‌ای از کنش‌های سیاسی، اجتماعی و قضایی-حقوقی ایجاد شد که افراد را به منزله اعضای جامعه سیاسی تعریف می‌کرد. مدرنیته اساساً شهروندی را به مثابه عضویت در دولت-ملت و به نحو مؤثری این‌همانی ملیت و شهروندی معرفی نمود. متأثر از این نگرش، در جوامع مدرن وجوه برانگیزاننده شهروندی، زمینه را برای ایجاد تعهد و پای‌بندی به چارچوب هویت ملی فراهم آورد. این تعهد در مراحل بعد موجب دل‌بستگی و تعلق و مشارکت در زندگی سیاسی گردید. درک هیتر (Derek Heater) استدلال می‌کند که «شهروندی دربردارنده شأن و جای‌گاه، وفاداری و وظایف و تکالیف حقوقی در ارتباط با مفهوم انتزاعی دولت است که قدرت آن از هویت و فضیلت ناشی می‌شود». (Heater, 1990, 181-182)

از این منظر، شهروندی گونه‌ای هویت مبتنی بر عمل متقابل اجتماعی و منافع است، و این‌ها نیز خود مبتنی بر مفهومی از سنت، قومیت و سبک زندگی بوده و با نظامی از عقاید، مناسک، اعیاد و سبک زندگی (life style) به هم گره خورده‌اند. «شهروندی عضویت فعال یا منفعلانه افراد در دولت-ملت با حقوق معین و وظایفی مبتنی بر برابری است» (Janoski, 1998, 8). عضویت در این تعریف بر مبنای تعلق فرد به واحد سرزمینی مشخصی است، و دو دیدگاه برای مطالعه آن وجود دارد: رهیافت داخلی یا

درونی که چگونگی عضویت شهروندان را در درون دولت-ملت ارزیابی می‌کند؛ این که چگونه، غیرشهروندان-متشکل از گروه‌های نژادی، قومی، جنسیتی و طبقاتی-به‌منزله شهروند به رسمیت شناخته شده‌اند. در رهیافت بیرونی این مسأله که بیگانگانی که از جاهای دیگر آمده‌اند، چگونه حق عضویت یافته‌اند و در ادامه توانسته‌اند به‌منزله شهروند پذیرفته شوند مورد تحلیل قرار می‌گیرد. باتامور این تفکیک را در قالب دو مفهوم «شهروندی ذاتی» و «شهروندی رسمی» مورد توجه قرار می‌دهد. (Janoski, 8-9)

آن چه در این باره قابل توجه است، تعریف، تثبیت و ارتقای مفهوم شهروندی در چارچوب دولت-ملت به‌منزله چارچوب برتر هویتی است. به زعم دورکهایم، عنصر محوری چنین درکی از شهروندی، گرایش به پی‌ریزی دولت-ملت به‌منزله نماد عالی جامعه است. به این معنا که دولت، جامعه را سازمان‌دهی می‌کند، مرزهای فرهنگی و سرزمینی را تمایز می‌بخشد، قلمرو سرزمین را کنترل می‌کند و ساختارهای مناسبی را برای زندگی مطلوب شهروندی ایجاد می‌کند (Lechner, 2001, 242). در این تعبیر، دولت متضمن گفتمانی وحدت‌بخش است، و هدف غایی آن فراهم آوردن چارچوبی نظری برای به وحدت رساندن جریان‌ها، گروه‌ها و طبقات مختلف در محدوده جغرافیایی خاص و تابع یک حکومت است. مفهوم اساسی و محوری نیز هویت ملی است که خصیصه جمعی یا کیستی اجتماعی افراد متعلق به یک ملت را مشخص می‌کند. بر پایه چنین تصویری، استفان کاستلز و الیستر دیویدسون در کتاب مهاجرت و شهروندی بیان می‌کنند: «جوهره دولت - ملت، نهاد شهروندی است که خود به معنای ادغام همه ساکنان یک قلمرو در قالب اجتماع سیاسی و برابری سیاسی آنان به‌منزله شهروند است». (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲، ۳۹)

آنتونی گیدنز نیز در تعبیری هم‌سان، دولت را نوعی ساخت و آرایش سیاسی، شکل یا گونه‌ای از نظم سیاسی و مجموعه‌ای از اشکال نهادین حکومت می‌داند که پیوندی ناگسستنی با شهروند برخوردار از یک هویت کلی فرهنگی و زبانی در قالب ملت دارد (Giddens, 1985, 190). در پرتو چنین ادراکی از شهروندی، هابرماس معتقد است «شهروندی در اصل به معنای عضویت سیاسی در یک دولت-ملت خاص بوده که در حقوق بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است» (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲، ۹۴).

متأثر از چنین طرز تلقی‌ای، نظریه‌پردازان از مفاهیمی نظیر شهروندی افقی (horizontal) و عمودی (vertical)، یا شهروندی عمیق یا سطحی سخن به میان

می‌آورند. شهروندی افقی ناظر به روابطی است که بین شهروندان به طور مستقیم و غیرمستقیم برای بحث و بررسی مسائل مشترک و مورد علاقه برقرار می‌گردد. اما جنبه‌های عمودی و شهروندی، تعلق به نهادهای سیاسی مشترک در سطوح محلی، ملی و حتی فراملی را دربرمی‌گیرد (ذکایی، ۱۳۸۰، ۷۲). شهروندی عمیق، چنان که کلارک بیان می‌کند، ناظر به فعالیت شهروند است که به طور مستقل در مکان‌ها و فضاهای گوناگون عمل می‌کند. این فعالیت محور سیاست را از دولت تغییر می‌دهد و بنابر این، امکان تحقق سیاست را به‌منزله یک مشارکت فردی در قالب فعالیتی مشترک و اجتماعی اعاده می‌کند. اما شهروندی سطحی به این معنی است که شهروندی، حقوق و تعهدات اندکی را بر داشته باشد. (فالكس، ۲۱-۲۰)

۶. تدابیر و راه‌کارهای کاربست الگوی شهروندی برای تحقق همبستگی ملی

هدف کلی سیاست‌گذاری‌های هویتی، تنظیم مناسب پیوندهای هویتی در درون یک چارچوب سیاسی به شیوه‌ای است که ائتلاف ملی فراگیر و پایدار شکل گیرد و تداوم یابد. با وجود این، اغلب روی‌کردهای متفاوتی برای رسیدن به این هدف بر اساس ایدئولوژی، شرایط تاریخی، روی‌کردهای فرهنگی و ارزش‌ها و طرزتلقی‌های تصمیم‌گیرندگان و مردم طراحی می‌شود. ایران از جمله کشورهایی است که به دلیل تداوم سنتی و تاریخی هم‌زیستی اقوام و فرهنگ‌های گوناگون، به رغم فراز و نشیب‌های گوناگون یک‌پارچگی و انسجام ملی خود را هم‌چنان حفظ کرده است. مردم ایران در تجربه طولانی زندگی جمعی دارای حافظه تاریخی مشترکی هستند که در آن افتخارات و رنج‌های مشترک، شکست‌ها و موفقیت‌های بزرگ، شادکامی‌ها و تلخ‌کامی‌های جان‌کاه، و میراث پر عظمت پیشینیان قابل مشاهده است. به رغم این، باید پذیرفت که حفظ وحدت و یکپارچگی هویتی مستلزم اتخاذ راه‌کارهایی خلاقانه و مدبرانه است تا با کاهش تعارضات برآمده از مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی فرصت‌های ساختاری لازم را برای بقای همبستگی ملی تضمین کند.

مفهوم شهروندی از آن جا که می‌تواند در جامعه چارچوبی نظری را برای دستیابی به اشتراک نظر و توافق متحدساز، و مؤتلف نمودن گروه‌ها، جریان‌ها و طبقات مختلف اجتماعی فراهم آورد، دارای ظرفیت‌های گسترده‌ای برای ایجاد و تثبیت مبانی همبستگی ملی است. این چارچوب که ماهیتی تجمعی-ائتلافی دارد، از این ظرفیت

برخوردار است که با همبسته و یکپارچه ساختن هویت‌های متکثر ذیل اصل هم‌بستگی اجتماعی در درون دولت ملی، به چشم‌اندازهای ملی نظیر مشارکت سیاسی، تعلق ملی و هویت ملی معنا بخشد.

نقطه برجسته هویت در فراهم آوردن چتری گسترده برای تحت پوشش قرار دادن انواع گوناگون هویت و روی‌کردهای برآمده از آن است. در واقع، هیچ یک از نظریه‌های دیگر همانند نظریه حقوق شهروندان قادر به ایجاد هویتی فراگیر و عام نیستند که ضمن دربر داشتن هویت‌های خرد گروهی، طبقاتی، مذهبی، زبانی و فرهنگی، جملگی آنان را در سطحی از منافع و مصالح کلان ملی به یک‌دیگر پیوند زند. از این رو، ایجاد روابط متقابل و همبسته میان شهروندان و نظام سیاسی، فراهم آوردن چارچوبی برای تعامل مؤثر افراد در درون جامعه مدنی، تقویت حقوق و مسؤولیت‌های متقابل میان شهروندان، آموزش هم‌نوایی جمعی، ارتقای آگاهی‌های سیاسی، ایجاد فرصت‌های عادلانه، شفاف‌شدن معیارهای حکمرانی، از پیامدهای مثبت نگرستن به جامعه از منظر نظریه شهروندی است. بنابر این، برای دستیابی به چنین بصیرتی توجه به راه‌کارهای زیر می‌تواند مفید باشد:

۱- سیاست‌گذاری نظام سیاسی باید به گونه‌ای باشد که همه اعضای جامعه احساس کنند سهم منصفانه‌ای از منافع و مزایای جمعی را دریافت کرده‌اند، و درازمدت متضرر نخواهند شد. این مسأله که زمینه تحقق عدالت اجتماعی را فراهم می‌کند، از طریق توزیع منصفانه منافع، رفع محرومیت‌های منطقه‌ای، پرهیز از تبعیض، شفاف‌سازی عرصه تصمیم‌گیری، تلاش دولت برای مصالحه و سازش میان گروه‌های مؤتلف، و تعدیل مطالبات محلی/خرد شهروندان برای دستیابی به زمینه‌های مشترک و اتخاذ مواضع میانه‌روانه عمل می‌کند.

۲- اتخاذ راه‌کارهای علمی در حوزه حقوق شهروندی، بیش از اشکال حقوقی صرف می‌تواند زمینه را برای اجرای تکالیف و مسؤولیت‌های جمعی فراهم آورد. از این رو، ضرورت دارد تا به تدوین دستورالعمل‌ها و قوانینی پرداخته شود که بتواند ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را برای مثال در اصول دوم (برابری همگان در مقابل قانون) هفتم (حق مشارکت همگانی در امور سیاسی)، نهم (برخورداری از حقوق مساوی) و نوزدهم (تساوی حقوق همه اقوام و قبایل ایرانی) فراهم آورد.

۳- تأکید بر مؤلفه‌های هویت فراگیر ملی: هر اندازه که تعریف کارگزاران سیاسی و سیاست‌گذاران از هویت ملی فراگیرتر باشد، به همان میزان وفاداری ملی اقشار گوناگون جامعه به نظام سیاسی و تلاش برای حفظ و پاس‌داری از منافع ملی بیش‌تر خواهد بود چرا که تمام مردم ساکن در درون مرزهای ایران احساس می‌کنند که جای‌گاه مناسبی در کشور خود دارند و احتمالاً در هیچ جای دیگری نمی‌توانند چنین موقعیت و توجهی به دست آورند. چنان‌که دولت تعریف خود از نیروهای اجتماعی را محدود سازد، یعنی هویتی با نگرش حذفی بنا نهد و گروه‌هایی خاص را حذف کند یا برخی از عناصر هویتی (دینی، فرهنگی، نژادی، زبانی) را نادیده بگیرد، این گروه‌ها از عرصه مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حذف می‌شوند و در نهایت احساس از خودبیگانگی ملی نسبت به نظام سیاسی گسترش می‌یابد. با گسترش چنین وضعیتی، ممکن است حتی نیروهای داخلی برای رهایی به دامن اغیار بیابازند و غیرت و تعصب ملی خود را ببازند.

۴- برجسته نمودن زمینه‌های پیوند و ائتلاف جمعی: در این راستا با بازخوانی تاریخ و میراث مشترک ایران، باید بر عناصر هویتی مشترک تأکید کرد. تأکید بر رویدادها و مراسم مشترکی چون عید نوروز، تأکید هفته وحدت، جشن‌های ایام دهه فجر و پرهیز از طرح گفتارهای تعارض‌برانگیز می‌تواند زمینه‌های لازم را برای تعامل و هم‌سویی افراد و گروه‌های اجتماعی فراهم کند.

۵- تقویت ظرفیت‌های هم‌پذیری و کنش جمعی: دعوت تمام نیروهای اجتماعی به پذیرش دیگری، ایجاد تعهدهای فراگیر ملی (چارچوب منافع ملی)، ارائه تفسیری مسالمت‌آمیز از زندگی سیاسی (به رغم تنوعات و اختلافات)، توسعه و تعمیق رضایت شهروندان، گسترش خودآگاهی ملی، توسعه ظرفیت‌های مشارکت عمومی، و سازمان‌دهی حقوقی مناسب و شایسته فعالیت‌های نهادینه‌شده سیاسی، در این زمینه اهمیت دارد. هویت ملی در این معنا سه کارکرد اصلی، یعنی افزایش قدرت انتخاب، امکان‌پذیری ارتباط با دیگران و اعطای نیرومندی و نرمش‌پذیری را ایفا می‌کند.

۶- تلاش و برنامه‌ریزی برای ارتقای سرمایه اجتماعی و زدودن آثار بی‌اعتمادی سیاسی: اعتماد پیونددهنده اجزاء و عناصر اجتماع به یک‌دیگر و تسهیل‌کننده تبادلات و ضامن بقای جامعه است. اعتماد با ایجاد شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری و قابلیت اتکا به افراد و گروه‌ها، موجب انتظام و معاضدت جمعی می‌شود. دست‌یابی به چنین امری، از

طریق برابری اجتماعی، رفع نگرش‌های بدبینانه، زدودن احساس ناامنی اجتماعی، تلطیف فضای سیاسی، فراهم نمودن زمینه‌های لازم برای تأثیرگذاری افراد، تحقق ظرفیت‌های قانونی برای تضمین آزادی، انتقادپذیری و تحمل مخالفین، پاسخ‌گویی حکومت، و رفع شکاف‌ها و نابرابری‌های طبقاتی امکان‌پذیر است.

۷- الگوی بومی هم‌بستگی ملی در ایران، باید با بهره‌گیری از تجارب مثبت و سازنده کشورهای و جوامع مشابه و نه تقلید و اقتباس سطحی، و با توجه به تفاوت‌های مبادی معرفتی نظام جمهوری اسلامی با سایر نظام‌های سیاسی از یک سو و شناخت واقعیت‌های هویتی، فرهنگی و قومی ایران از سوی دیگر، طراحی گردد تا ضمن پذیرش تنوعات هویتی موجود، توأمان به تقویت و استحکام هویت ملی نیز بینجامد. در این زمینه باید بر اساس عینیت‌های موجود در جامعه ایران، از یک سو کثرت و تنوع هویتی را پذیرفت؛ و از سوی دیگر با محوریت بخشیدن به الگوی اجماع‌ساز ارزش‌های ایرانی-اسلامی، زمینه‌های ساختاری و محتوایی لازم را برای حفظ همبستگی سرزمینی و تمامیت جغرافیایی کشور، زبان ملی، نمادها و اساطیر ملی و هر آن چیزی که به تقویت همگرایی جمعی می‌انجامد، فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

شهروندی غالباً به معنی قدرت‌بخشی به اعضای جامعه و توان‌مندسازی و برخوردار ساختن آن‌ها از حق رأی، حق تصدی مناصب سیاسی، برابری در مقابل قانون و استحقاق برخورداری از مزایا و خدمات مختلف حکومتی است. علاوه بر این، شهروند بودن مستلزم داشتن تعهداتی چون پیروی از قانون، پرداخت مالیات و دفاع از کشور بوده است. در واقع، شهروندی سازوکاری برای تخصیص حقوق و مطالبات اعضای جامعه است که در نگرش رایج پیش‌تر در ارتباط با مفهوم دولت معنا یافته است. بنابر این، در میانه دولت-شهر عصر کلاسیک و دولت-ملت مدرن، مفهوم شهروندی از طریق مفاهیمی که در درون نهادها و تأسیسات جدید پدید آمده‌اند، معنا یافته است، و حقوق شهروندی مختص آن‌هایی دانسته شده که در یک جامعه سیاسی با ابعاد ملی زندگی می‌کنند.

اما آن چه در این میان، مفهوم شهروندی را به نحو جدی تحت تأثیر قرار داده، ظهور جهانی‌شدن به‌منزله جریانی فراملی از تحولات مرتبط با فرد، تولید،

سرمایه‌گذاری، اطلاعات، افکار و اقتدار است. از این‌رو، ساختار دولت-ملت به‌منزله ساختار اصلی شهروندی، دیگر یگانه تنظیم‌کننده اصلی نظم اجتماعی-سیستمی قلم‌داد نمی‌شود. جهانی‌شدن دربرگیرنده چالش‌های جدیدی برای شهروندی است که براساس رشد فزاینده حرکت و جابه‌جایی مردم در سطح بین‌المللی، مبنای تعلق به دولت-ملت به‌منزله اصلی که شهروندی به طور طبیعی بر پایه آن شکل می‌گیرد، را زیر سؤال برده است. از این‌رو، ناهم‌گونی میان رسوم و ارزش‌های فرهنگی به صورت تصاعدی در حال رشد است، و فرایندهای هم‌گون‌سازی (homogenization) و فرهنگ‌پذیری (acculturation) متحول شده است. مرزهای دولت-ملت در معرض نفوذپذیری مضاعف قرار گرفته؛ چنان که اکنون میلیون‌ها نفر دارای تابعیت مضاعف و حتی شهروندی چندگانه (multiple citizenship) هستند. مرزهای نفوذپذیر و شکل‌گیری هویت‌های چندگانه، به نوبه خود موجب تضعیف باورهای حاکم بر تعلق فرهنگی - که شرط لازم برای عضویت سیاسی در نظر گرفته می‌شود - می‌گردند. یاسمین سویسال در کتاب محدودیت‌های شهروندی چنین می‌نویسد:

نظم صوری سنتی دولت - ملت و عضویت در آن دیگر پاسخگو نیست. دولت، دیگر سازمانی مستقل و خودمختار که بر جمعیت معین ملی احاطه داشته باشد، نیست؛ بلکه در مقابل ما شاهد نظامی از دولت‌ها هستیم که به صورت قانونی به هم پیوسته و دارای عضویتی چندگانه هستند. (کاستلز و دیویدسون، ۷۴)

در حقیقت، نظریه شهروندی در فضای جهانی‌شدن در معرض دو تحول قرار گرفته است. از یک سو، جهانی‌شدن موجب ظهور جریان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شده است که مفاهیم و تصورات کلاسیک از ملت، دولت و جامعه را متحول کرده است. از سوی دیگر، گسترش جهانی‌شدن به معنای نادیده گرفتن نشانه‌ها و ملاحظه‌ای منطقه‌ای، ملی و زمینه‌ای یا همان چارچوب مرزبندی شدن شهروندی ملی است (Elliott, 2001, 51-52). ظهور گونه‌هایی از محصولات اجتماعی و تغییرات نهادی، شامل نظام‌های ارتباطی فراملی و تکنولوژی‌های اطلاعاتی جدید، این علایق را در پرتو جهانی‌شدن پشتیبانی و تغذیه می‌کند.

منابع:

۱. اریک لیدمان، سون (۱۳۷۹)، *تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس*، ترجمه سعید مقدم، تهران، نشر دانش ایران.
۲. اسمیت، آنتونی. دی (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
۳. حسینی بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۸۰)، *بنیاد نظری سیاست در جوامع چندفرهنگی*، تهران، انتشارات بقعه.
۴. ذکایی، محمدسعید (۱۳۸۰)، *بررسی تطبیقی سیاست‌های ادغام اجتماعی و شهروندی در اروپا، فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم، ش ۸.
۵. فالکس، کیث (۱۳۸۱)، *شهروندی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.
۶. کاستلز، استفن و دیویدسون، آلیستر (۱۳۸۲)، *مهاجرت و شهروندی*، ترجمه فراز تقی‌لو، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. لیپست، سیمورمارتین (زیرنظر) (۱۳۸۳)، *دایره‌المعارف دموکراسی*، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، وزارت امور خارجه.
۸. ماتیل، الکساندر (زیرنظر) (۱۳۸۳)، *دایره‌المعارف ناسیونالیسم*، ویراستاران فارسی کامران فانی و نوراله مرادی، تهران، وزارت امور خارجه.
۹. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)، «*تأویل و شهروندی*»، کتاب ماه، علوم اجتماعی، سال هفتم، ش ۱۱، شهریور.
۱۰. همپتن، جین (۱۳۸۵)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
۱۱. هیندس، باری (۱۳۸۰)، *گفتارهای قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، نشر شیرازه.

12. Andrew, G. (Ed) (1991), *Citizenship*, London, Lawrence and wishart.

13. Bell, Daniel (1995), *Communitarianism and its critics*, Oxford, Clarendon.

14. Biner, Ronal (1995), "Why citizenship constitutes, a theoretical Problem in the last Decade of the twentieth century" in *Theorizing Citizenship*, Albany, State University of NewYork.
15. Carithers, M. and Others (1985), *The Category of the Person*, Cambridge, Cambridge University Press.
16. Crossley, Nick (2001), *Citizenship, Inter-subjectivity and the life world*, in?
17. Dupre, L. (1993), *Passages to Modernity: An Essay in the Hermeneutics of Nature and Culture*, New Haven, Yale U.P.
18. Elliot, Anthony (2001), The Reinvention of Citizenship, in, *Culture and Citizenship*, edited by Nick Stevenson, London, Sage Publication.
19. Frey, Bruno. S. (2003), *Flexible Citizenship for a global society, Politics, Philosophy, economic*, Vol 2. No 1, February, 93-113.
20. Gilbert, Rob (1996), Identity and Environment: Education for Citizenship for the 21st Century' in: Jack Demaine and Entwist, Le, Harold (ed), *Beyond Communitarianism: Citizenship, Politics and Education*, NewYork, St. Martin's Press.
21. Giddens, Anthony (1985), The Nation – State and Violence Vol II of: *A Contemporary Critique of Historical Materialism*, London, Macmillan.
22. Habermas, Jurgen (1987), The Theory of Communicative Action, Vol II: *Life world and System*. Cambridge, Polity Press.
23. Heater, Derek (1990), *Citizenship: The Civic Ideal in world History, Political and Education*, London, Macmillan.
24. Held, David (1995), *Political Theory and the Modern States*, Cambridge, Polity Press.

25. Honneth, A. (1995), *The Struggle for recognition*, Cambridge, Polity Press.
26. Hutchings, Kimberly (1995), Political Theory and Cosmopolitan Citizenship, in: John Rajchman, *The Identity in a question*, London, Routledge.
27. Isin, Engin. F. and Wood, Patricia, K. (1999), *Citizenship & Identity*, London, sage.
28. Janoski, Thomas (1998), *Citizenship and Civil Society*, Cambridge, Cambridge University Press.
29. Jordan, Tim (1994), Reinventing Revolution: value and Difference, in: *New Social Movements and the left*, Aldershot, Avebury.
30. Kymlicka, Will and Norman, Wayne (eds) (2000), *Citizenship in Diverse Societies*, Oxford, Oxford University Press.
31. Kymlicka, W. (1995), *Multicultural Citizenship*, Oxford: Clarendon.
32. Lechner, Frank J. (2001), Cultural Aspects of the Modern world – system, In: *Modernity: critical concepts*, edited by Malkom waters, Vol. II, London, Routledge.
33. Mansbridge, Jane. J (1994), Public Spirit in Political Systems, in: *Values and Public Policy*, edited by Henry J. Aron, Thomas E. Mann and Taylor, Timothy: Washington, Brooking.
34. Marshall, T.H and T. Bottomore (1992), *Citizenship and social Class*, London, Pluto.
35. Martin Alcoff and Edurado Mendieta, Linda (2003), *Identities*, London, Blackwell Publishing.
36. Martin, David (1978a), *General Theory of Secularization*, Oxford, Blackwell Publication.
37. Mead, G.H. (1967), *Mind, Self and Society*, Chicago, University of Chicago Press.

38. Oldfield Adrian (1990), *Citizenship and Community: Civic Republicanism and the Modern world*, London, Routledge.
39. Pelezyski, Zibigniew and Gray, Johu (Eds) (1984), *Conceptions of liberty in Political Philosophy*, London, The Athlone Press.
40. Poole, Ross (1999), *Nation and Identity*, London: Routledge.
41. Sandel, Michael (1998), *Liberalism and the limits of Justice*, Cambridge, Cambridge University Press.
42. Stevenson, Nick (2001), *Culture and Citizenship*, London, Sage Publication.
43. Tully, James (1995), *Strange Multiplicity: Constitutionalism in the Age of Diversity*. Cambridge, Cambridge University Press.
44. Turner, B.S. (1993), Contemporary Problems in the theory of Citizenship, in: B.S. Turner (Ed), *Citizenship and Social Theory*, London, Sage Publication.
45. Turner, Bryan, S. (2001), *Outline of a General Theory of Cultural Citizenship*, in Nick Stevenson, *Culture and Citizenship*, London, Sage Publication.